

«بحران»، آرایش قوای روز و رخساره تحولات محتمل

واژه بحران اینجا هیچ سنخیتی با کاربرد رایج ژورنالیستی آن در محافل راست یا چپ اپوزیسیون ندارد. خیلی ها این لفظ را به هر مناسبتی بر زبان می آرند، از انواع فراوان بحرانهای سرمایه داری می گویند، «بحران دموکراسی، حقوق بشری، اخلاقی، سیاسی، محیط زیستی، جنسیتی، قومی، حکومتی، سراسری، منطقه ای، محلی، مالی، تجاری، پولی، مسکن، بازار بورسی» و مشابه اینها را لیست می کنند. لیستی که تنها خاصیتش کشیدن پرده بر بحران گریزناپذیر و ذاتی تولید سرمایه داری است. یک چیز روشن است. سرمایه داری ریشه کل فاجعه ها، مصیبت ها و بحرانهای دامنگیر بشر روز است. اما این مجوزی برای اطلاق «بحران سرمایه داری» بر هر ویرانگری بشریت سوز این نظام نمی باشد. قابل تعمق است که لیست سازان اهل کاویدن ریشه بدبختی ها در اساس هستی سرمایه داری نیستند، صدر و ذیل مشغله آنها، عدم چرخش روتین این مناسبات و تقلا برای دموکراتیزاسیون و پیرایش آن است. بحران مورد گفتگوی ما این جا کنکرت و زمینی، بحران اقتصادی سرمایه داری است. بحرانی که ماهیتا با شتاب تکرار، انفجار آمیزی افزونتر، ویرانی آفرینی هولناک تر همجوش است. بحرانی که مارکس آن را به مثابه نتیجه «گرایش رو به افت نرخ سود» تشریح کرد. آناتومی نیرومندی که شیرازه علمی آگاهگرانه اش به اعتبار خود باقی است، اما همراه با پویه انکشاف تاریخی و استیلا جهانی سرمایه داری، در پروسه وقوع، شکل بروز، مکانیسم های خنثی سازی یا موارد دیگر دستخوش نوساناتی بارز گردیده است. نه بازگویی نظریه بحران مارکس و نه پرداختن به این تغییرات، هیچ کدام دستور کار نوشته حاضر نیستند، اما مواردی از این دگرسانی ها باعث رمز آمیزی هر چه بیشتر بحران و سد راه شناخت دقیق آن گردیده است. فقط این وجه تغییرات است که به ویژه با توجه به نیاز بحث حاضر به آن اشاره خواهیم کرد.

تا اواسط سده 19 رؤیت بحرانها حتی کم خروش ترین آنها نیازمند درایت ژرف و ویژه ای نبود. بحران به طور ضربتی کسب و کارها را تعطیل می کرد. صدای ورشکستگی کارگاه، کارخانه، بنگاه، صرافی، بانک، تجارتخانه، فروشگاه از هر کوی و برزن بر می خاست. آنچه تولید شده بود فروش نمی رفت. صنایع قادر به خرید مایحتاج چرخه ارزش افزائی خود نمی شدند، بدهکاران در پرداخت دیون بانکی عاجز می ماندند، کالاها در انبارها تلنبار می شد و بازاری برای فروش نمی یافتند. فرایند کار در وسیع ترین سطح به ورطه تعطیل می افتاد، بیکاری بخش عظیمی از فروشندگان نیروی کار را راهی مسلخ گرسنگی و مرگ ناشی از نداری می کرد. سفته ها نکول می شدند، بانکها از دریافت مطالبات خود فرو مانده، افلاس نامه پر می کردند. چرخه کار، تولید، گردش، فعالیت های بانکی و مالی دچار اختلال عمیق و طوفانی می شد. بحران چنین می نمود. راه خروج از آن هم مشخص بود. تهاجم سهمگین تر از همیشه سرمایه، به هست و نیست توده های کارگر، با همه قوا، از شش جهت تشدید می شد، کارگران فوج، فوج از مراکز کار اخراج می گردیدند. بهای نیروی کار به پائین ترین سطح ممکن تنزل می کرد، قحطی همه جا را به شلاق می بست. کارگران گروه، گروه از گرسنگی می مردند، سرمایه داران زیادی هر چه داشتند می باختند و تسلیم رقبای طبقاتی نیرومندتر می کردند، خلع ید از مالکان خرد، بساط استیلا پهن می نمود. خیل کثیر این لایه سرمایه دار به لغو مالکیت خود تن می داد و طوق بردگی مزدی را بر شانه خود قفل می زد. سرمایه های زیادی توسط بنگاهها، شرکتها، صاحبان صنایع بزرگ، بلعیده می شدند، سرمایه اجتماعی کشور، قاره، دنیا با تصاحب زنجیروار ریزترها توسط درشت ترها، خود را پالایش می کرد، در همین راستا متمرکزتر و مترکم تر می شد. راه انباشت نجومی تر با هزینه تولید نازل تر، دستیابی به تکنیک مدرن تر، بارآوری کار عظیم تر، نرخ اضافه ارزش جهشی تر، خودافزائی کهکشانی تر را پیش می گرفت. در یک کلام بحران نه فقط رمز آلود نبود که هر چه زمخت تر، کوبنده تر، زمین و زمان را در خود می پیچید. بحران سرمایه داری دیری

است که پویه خروج، ویرانگری، بشریت سوزی و فاجعه آفرینی خود را در لابیرنتی دیگر، با شمایی متفاوت و آرایشی متمایز، به نمایش می گذارد. این کاری است که سرمایه انجام داده است و این بازپردازی را دقیقاً به اقتضای فرایند بسط، تسلط پوئی قهری، تاریخی، بین المللی خود، همگن با نیازهای این فرایند معماری کرده است. هسته بحث آنست که بحران بدون کم و کاست، مثل سده نخست ظهور سرمایه داری، از ژرفای هستی سرمایه، از روند قهری افزایش متوسط ترکیب آلی سرمایه، از سبقت نرخ انباشت در قیاس با نرخ تولید اضافه ارزش می زاید، اما از اواسط قرن بیستم به این طرف بر خلاف دوره های پیش، با مکانیسم ها و ساز و کارهای جدید آفریده سرمایه مدیریت می شود. راز سرشتی این مدیریت روشن است. بحران با تمامی قدرت کوبنده اش بسیار دموکراتیک، قانونی، حقوق بشری، آزادیخواهانه، اومانیستی، با بهره گیری از موقعیت فرومانده جنبش کارگری بر زندگی توده کارگر سرشکن می گردد. دهه های متمادی است که سرمایه این کار را به کمک اهرمهای اساسی اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، امنیتی، نظامی، پلیسی خود با موفقیت انجام می دهد. دولت ها، بازارهای بورس، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی این نقش را به کارسازترین شکل ایفا می کنند. در سال 2008 چند روز پس از به صدا در آمدن آژیر بحران، دولت اوباما تنها یک قلم، هفتصد میلیارد دلار، از حساب زندگی نسل حاضر و نسلهای آتی کارگران امریکا، دنیا به حساب بخش خودروسازی اقتصاد ایالات متحده واریز کرد. در روزهای بعد، یکایک دولتها و در پیشاپیش آنها، دولتهای دارای اقتصاد نیرومندتر عین همین کار را مشغله فوری خود ساختند. روش و کارکردی که از سالیان متمادی پیش، توسط متفکران اقتصادی و دولت مرد سرمایه ابداع و به عنوان یک سلاح برنده چالش بحران اعمال می شد. دولتها با انجام این کار یک تیر را به چندین هدف شلیک می کردند و در تمامی شلیکها آن که از هستی ساقط می شد، توده کارگر و آنچه از ورطه نابودی نجات می یافت نظام بردگی مزدی بود. بدهکار شدن دولت اسم رمزی برای تهاجم طغیان آمیز سرمایه به معیشت، رفاه، امکانات اولیه زندگی کارگران و نسلهای آتی آنها بود. به این اندیشیم که اگر در روزهای شروع توفش بحران 2008، صدها تریلیون دلار توسط دولت ها از حساب معاش کارگران، به حساب تراست های صنعتی، غولهای تجاری، میلیونها مرکز کار و تولید تزریق نمی گردید چه اتفاق می افتاد؟ جواب ساده است. چرخه تولید سرمایه در سراسر جهان به ورطه تعطیل می افتاد، پروسه سامان پذیری سرمایه جهانی از هم می پاشید، اما دولت ها سد راه وقوع این سقوط شدند. آب از آب تکان نخورد. بحرانی که به گفته اقتصاددانان دنیا سهمگین تر از بحران دهه 30 قرن بیستم بود هیچ خراشی بر هیچ کجای بنای قدرت سرمایه نینداخت. به این دلیل روشن که دولت ها در نقش یک اهرم کارساز اقتصادی چالش بحران، کل هزینه های کهکشانی آن را از طریق سلاخی خورد و خوراک، پوشاک، آب و برق و گاز، آموزش، دارو و درمان، بهداشت، محیط زیست، سلامتی جسمی و فکری کارگران، با افزایش سن بازنشستگی، بالابردن انفجارآمیز ساعات کار، تشدید هر چه وحشیانه تر استثمار توده کارگر در سراسر جهان پرداخت کردند، این کار را روتین، مستمر، شتابناک ادامه دادند و تداوم آن را یکی از هویتی ترین فونکسیون وجودی خود ساختند. به جدول زیر نگاه کنید.

بدهی خارجی دولت ها تا سال 2017 - دلار امریکا

نام کشور	میزان بدهی خارجی	بدهی سرانه آحاد	نسبت به تولید سالانه
ایالات متحده	19 019 300 000 000	58 200	98%
بریتانیا	8 475 956 000 000	127 000	313%
فرانسه	5 689 745 000 000	87 200	213%
آلمان	5 398 267 000 000	65 600	141%
هلند	4 510 400 000 000	264 000	522%

بدهی خارجی دولت ها تا سال 2017 - ادامه جدول بالا - دلار امریکا			
6 307%	6 968 000	4 113 419 000 000	وکزامبورگ
74%	28 200	3 586 817 000 000	ژاپن
124%	42 300	2 510 690 000 000	ایتالیا
684%	496 000	2 384 247 000 000	ایراند
167%	48 700	2 259 127 000 000	اسپانیا
115%	53 300	1 931 900 000 000	کانادا
269%	213 100	1 820 695 000 000	سوئیس
14%	1 200	1 710 625 000 000	چین
126%	60 800	1 487 720 000 000	استرالیا
453%	231 000	1 320 567 000 000	سنگاپور
265%	112 000	1 278 465 000 000	بلژیک
177%	94 500	938 692 000 000	سوئد
167%	73 000	638 340 000 000	اتریش
169%	117 000	623 223 000 000	نروژ
30%	3 200	556 418 000 000	برزیل

اگر فقط بدهی خارجی این 20 دولت را با هم جمع کنیم، می بینیم که حاصل جمعش حتی 10 سال بعد از بحران 2008 باز هم بالای 75 تریلیون دلار امریکا است. بحث بر سر آن نیست که کل این ارقام برای چالش بحران مذکور هزینه شده است، مسلماً چنین نبوده است اما چند نکته مهم را نباید از یاد برد. **اول:** پرونده بدهی دولت ها تاریخاً با نقش بدهکاریها به مثابه اهرم اقتصادی چالش بحران باز گردیده و ساعت به ساعت قظورتر شده است. دولت از نیمه دوم قرن پیش به این سو همه جا هر چه فعالیت باز یگر ایفای این نقش بوده است. سناریوی که صدر و ذیلش سرشکن سازی سیل آسای هزینه بحرانها بر گرده معاش توده های کارگر است. **دوم:** ارقام نجومی بالا، صرفاً حجم ارزش ها و امکاناتی است که 20 دولت، از حساب معیشت کارگران کسر و به حساب سود افزونتر طبقه سرمایه دار واریز کرده اند. کل این کاستن و افزودنها، در سطح جهانی، در رابطه با همه دولتها سر به آسمان می ساید. **سوم:** کارکرد دولتها در نقش اهرم اقتصادی چالش بحران سرمایه داری به هیچ وجه در حصول وامهای خارجی، تقدیم وام ها به سرمایه داران و کسر آنها از سبد معاش و رفاه توده کارگر محدود نمی گردد. دولتها همان گونه که بالاتر تأکید شد با یک تیر به چند هدف شلیک می کنند، همزمان حجم کپشانی سرمایه های آزاد یا مجازی راضی به سودهای کمتر را از بانکها یا بازار بورس خارج و به سرمایه محبوس قادر به پیش ریز در حوزه های سودآور تبدیل می کنند، در همه این حالتها اساس کار و نقشه عملها سرشکن سازی بار بحران بر زندگی طبقه کارگراست. یک نتیجه مهم و قابل تعمق، این فرایند، نمایش توان سرشستی سرمایه در جاودگری، وارونه سازی و به طور مشخص، رمزآمیز ساختن ماجرای بحران است. نمای بیرونی این رمزآمیزی آن است که بحران در همان حال که به کوبنده ترین شکلی تار و پود هستی سرمایه را در هم پیچیده است، ظاهراً تحت کنترل است. از این هم رمزآمیزتر آنکه برخلاف سده های 18 و حتی 19 تا حد زیادی استتار می شود. تا جایی که مراکز آمار کشورها ها در بازه زمانی معین از نرخ رشد سالانه در صنعت، معدن، کشاورزی، حمل و نقل، برق، آب، ساختمان، خدمات و بالاخره تولید ناخالص داخلی می گویند!! بانکهای مرکزی چنان تصویری را از چرخه کار و تولید سالانه پیش چشم ها می آرند که انگار اتفاقی رخ نداده و بساط شکوفائی همه جا پهن است!! سرمایه این کارها را درست در همان دقایقی انجام می دهد که بمب بحران در قعر زندگی توده های کارگر منفجر شده است و با

انفجار خود هست و نیست میلیاردها برده مزدی را خاکستر کرده است. نقش بازی دولت ها به سیاق بالا، تنها سلاح معجزه گر قرن بیستمی سرمایه داری در قلمرو چالش بحرانها نیست. بازار بورس و آنچه سرمایه مجازی متمرکز در حوزه اوراق سهام انجام می دهد، همین رل را به شکل دیگری بازی می کند. این بخش سرمایه از همان آغاز عصای دست سرمایه داری برای مقابله با سیر رو به افت نرخ سود بوده است، اما تراکم آسمان آسای آن در بازار سهام از اواخر قرن نوزدهم به بعد کارکردش را طوفانی ساخته است. مارکس این نقش را در روزهای نگارش جلد سوم با تیزبینی زایدالوصفی تشریح کرد. اما تفاوت آنچه از آن روز تا امروز شاهدش هستیم، به همان اندازه عظیم است که نظام سرمایه داری نسبت به دوره تاریخی مذکور اختاپوسی تر شده است. کار دیگر بازار بورس آن است که دقیقه به دقیقه چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی را پالایش می کند، پس اندازهای خرد کارگران و پس از آن سرمایه های کوچک راضی به سودهای نازل را شکار ساده سرمایه های غول پیکر می سازد. کاری که در گذشته های دور با دنیائی شیون و شبن جامه عمل می پوشید، اکنون سیستماتیک، قانونی، دموکراتیک، حقوق بشری انجام می گیرد. آنچه در گوش ها آژیر می شود از چند کلمه فراتر نمی رود، بازار بورس NASDAQ - نیویورک، توکیو، لندن، شانگهای، هنگ کنگ، فرانکفورت، تهران، 10% بیشتر یا کمتر سقوط نمود، خیر گویا است. پس اندازهای محقر کارگران به مالکیت غولهای عظیم الجثه مالی در آمد. کوهساری از سرمایه های کوچک توسط تراستهای اختاپوسی تصاحب شد. چرخه ارزش افزائی سرمایه گامی در پروسه پالایش خود به جلو برداشت. فریاد شادی از تمامی بامهای سرمایه برخواست که بحران چالش خواهد شد، همه چیز به حالت اول برخواهد گشت، سرمایه داری پروسه استثمار نیروی کار را صد بار مخوف تر از پیش ادامه خواهد داد. چرا چنین می می شود؟ پاسخ روشن است. بحران با تمامی قدرت زلزله زاء، ویرانسازش اگر چه چرخه تولید و سامانیابی سرمایه را دستخوش طوفان می کند، به طور فی نفسه خطر محتومی برای بقای سرمایه داری نیست، تهدیدی علیه ماندگاری نظام نمی باشد. برخلاف برخی پندارها می تواند نقش سوپاپ حیات و بقای سرمایه داری را هم بازی نماید. بهای نیروی کار را با قهر اقتصادی و اشکال دیگر قهر، به نازل ترین سطح راند. ارزش بخشهای ثابت سرمایه اجتماعی را کاهش و متوسط ترکیب ارگاتیک سرمایه را پائین آورد، سرمایه را توان استفاده از تکنیک مدرن تر و افزایش بدون مهار بارآوری کار تفویض کند. هیچ بحران اقتصادی با هر درجه توفندگی قادر به شکستن پایه های بقای سرمایه داری نیست. آنچه می تواند و از تمامی ظرفیت برای نابودی این نظام برخوردار است جنبش سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی طبقه کارگر است. فقط این جنبش می تواند بحران و همه آتاش را بمب انقلاب کند و بر سر نظام فرو ریزد.

هدف طرح نکات بالا یا توضیح اهرمهای خاص توسعه یافته و اخیر چالش بحران در سرمایه داری بیش از هر چیز، به خاطر تصریح و روشن سازی ضروری این واقعیت بود که سرمایه توان فتیشیستی اعجاز آمیزی در رمز آمیز کردن و استتار تناقضات سرشتی خود دارد. حتی بحران خیزی سرشتی خود را از تیررس شناخت انسانها دور می سازد، القاء می کند که یکایک حوزه های اقتصاد سود سرشار دارد. رشد تولید ناخالص داخلی چشمگیر است، دولتها در افزایش این رشد، سحرآمیز پیش تاخته اند. سخن از بحران نیست. آنها راست هم می گویند زیرا بحران با همه بار و بنه، قدرت ویرانگری اش مهمان مدام و ماندگار کومه کارگران دنیا است.

اشارات بالا لازم بود تا در بررسی بحران جاری سرمایه داری در هر کجای دنیا و در بحث مشخص ما سرمایه داری ایران از پیش تکلیف خود را با جهان وارونه پردازیها، افسونگریهای سرمایه مشخص سازیم. اما بحث فقط بر سر توان فتیشیستی سرمایه نیست. مسأله بنیادی تر قدرت اعجازی است که ساز و کارهای بالا در مکان اهرمهای اقتصادی چالش بحران، به سرمایه تفویض می کنند تا به یمن آنها کل بحران ها را با تمامی ویرانگری سونامی وارث روانه کومه

های مسکونی میلیاردی کارگر سازد و از این طریق به جای تحمل طوفان بحران، کهکشان سرمایه ها همچنان بازتولید شوند، استثمار کارگران با شدت و حدت فزاینده تر از زمان رونق انجام گیرد، آفرینش سرمایه های حاقی نیز کم یا بیش تداوم یابد، بخش مجازی سرمایه هر چه سرطانی تر رو به اوج رود و کفه آنچه سرمایه واقعی نام گرفته است مستمرا سبک تر گردد.

فراموش نکنیم که بر اساس آخرین گزارشات انستیتوهای سوئدی، رشد بازار بورس از 2009 به این طرف در امریکا سر از 1000 درصد و در سوئد 800 درصد در آورده است در حالی که متوسط رشد اقتصادی این سالها از 2 درصد بالاتر نرفته و غالب سالها اگر نه منفی حول محور 1 - 2 چرخیده است. به دنبال این توضیحات سراغ بحث اصلی خود رویم و چند و چون چرخش بحران در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را نظر اندازیم. این کار را با مرور دو جدول زیر شروع می کنیم.

1 - ارزش های آفریده توسط توده کارگر (تولید ناخالص داخلی)، 1390 - 1402 به قیمت جاری - تومان

سال	ارزش آفریده	سال	ارزش آفریده
1390	686 828 400 000 000	1397	2 092 576 500 000 000
1391	784 200 300 000 000	1398	2 647 342 100 000 000
1392	1 054 945 900 000 000	1399	3 979 151 300 000 000
1393	1 200 499 900 000 000	1400	6 526 260 000 000 000
1394	1 179 503 500 000 000	1401	10 182 385 500 000 000
1395	1 392 969 500 000 000	1402	13 924 262 900 000 000
1396	1 618 730 500 000 000		

2 - ارزش های آفریده توسط توده کارگر (تولید ناخالص داخلی)، 1390 - 1402 به قیمت ثابت - تومان

سال	ارزش آفریده	سال	ارزش آفریده
1390	1 339 832 500 000 000	1397	1 382 237 700 000 000
1391	1 282 231 200 000 000	1398	1 341 474 900 000 000
1392	1 261 106 400 000 000	1399	1 396 122 900 000 000
1393	1 304 744 300 000 000	1400	1 457 135 900 000 000
1394	1 281 255 300 000 000	1401	1 515 399 700 000 000
1395	1 392 969 500 000 000	1402	1 583 842 800 000 000
1396	1 424 712 500 000 000		

مرکز آمار جمهوری اسلامی

به تفاوت داده های دو جدول خیره شویم. اولی مدعی است که تولید ناخالص داخلی سالانه در بازه زمانی مشخص بالا از 686 تریلیون و 828 میلیارد و 400 میلیون تومان به 13924 تریلیون تومان افزایش یافته و تقریباً 20 برابر شده است!! ارزش های جدید تولید شده در سال 1402 حدود 13237 تریلیون و 434 میلیارد و 500 میلیون تومان از سال 1390 افزونتر بوده است. افزایشی که متوسط سالانه اش از **1103 تریلیون** تومان بالاتر است. سواى سال 1394

در کلیه سالهای دیگر، حتی در طول پاندمی کرونا نرخ رشد داشته ایم!! و متوسط سالانه این نرخ رشد بالای 2، 1% است!! جدول دوم که پایه محاسباتش را قیمت ثابت سال 1395 قرار داده است. حرف های عمیقاً متفاوتی دارد. در اینجا هیچ خبری از چند برابر شدن، حتی از چند دهم برابر شدن حجم تولید ناخالص سالانه در میان نیست، تفاوت آن در سال پایان بازه، با سال نخست یا 12 سال قبلش، نه بالای **13 هزار تریلیون** تومان که فقط **244** تریلیون تومان است. تفاوتی که متوسط سالانه اش به **1400** میلیارد تومان نمی رسد. جدول هیچ خبری از هیچ نرخ رشدی ندارد. از میان کل دوره، 7 سال این رشد! منفی مطلق بوده است و در بهترین حالت، حول محور صفر چرخیده است. در 5 سال دیگر نیز هیچ گاه حتی به **پنج دهم** درصد (**0،5%**) نائل نگردیده است. جدول بانگ می زند که سرمایه داری ایران در این 12 سال و ادامه اش تا امروز، دستخوش توفان بحران در چرخه ارزش افزائی خود است. در دهه 60، بخش مهمی از دهه 70 یا دوره های دیگر نیز کم یا بیش چنین بوده است. نکته مهم اما نه قبول، انکار بحران که ماجرای دیگری است. ماجرای پاره ای پرسش ها از جمله: 1- چرا چندین دهه بحران مستمر؟!، 2- سرمایه به معنای اعم یعنی رابطه تولید اضافه ارزش و کل ساختار اجتماعی، سیاسی، حقوقی، مدنی اش، با بحران بدون انقطاع چه کرده است؟! 3- تکلیف همزمانی، همزیستی بحران توفنده ویرانگر با تولید ناخالص سالانه 1000 - 1500 - 1800 میلیاردی مورد ادعای رژیم اسلامی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل چه می شود!!?

از پرسش اول شروع کنیم. چرا چندین دهه بحران مستمر؟!، احتمالاً همه خواهند گفت بحران پدیده عادی سرمایه داری است، وجود داشته و خواهد داشت. پاسخی که درست است اما تکرار کلیشه وار چند عبارت مانند ترکیب ارگانیک، گرایش نزولی نرخ سود، همه چیز را روشن نمی کند. در ریشه کاترین کالبدشکافی بحران سرمایه داری که توسط مارکس انجام گرفته، بالا رفتن متوسط ترکیب آلی سرمایه در قلمروهای معین، کل اجتماعی یا سرمایه جهانی، پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش سرچشمه بحران معرفی شده است. نکته مهم آن است که مارکس منشأ بحران اقتصادی سرمایه در یک قلمرو یا کل سرمایه اجتماعی کشور معین را به جغرافیای اقتصادی خاص آن جامعه ارجاع نداده است. در نگاه او سرمایه یک رابطه اجتماعی و سرمایه داری یک شیوه تولید بین المللی است. بخشهای مختلف سرمایه جهانی در همان حال که متلاطم ترین تخصصات را در عرصه توزیع سودها با هم دارند، شیرازه اختاپوسی اندامواری را می سازند. این پیوستگی و درهم رفتگی درونی هنگامی که به تشدید، تضعیف پویه افت نرخ سود و وقوع بحران مربوط می شود به حداکثر می رسد. لازم نیست نرخ انباشت در سرمایه اجتماعی کشوری مانند ایران از نرخ تولید اضافه ارزش پیشی گیرد یا به بیان دیگر متوسط ترکیب آلی سرمایه فوران کند، تا زلزله بحران راه افتد و چرخه ارزش افزائی سرمایه از چرخش فرو ماند. چنین چیزی لازم نیست. بحران می تواند از عمق چرخه **تولید** سرمایه در یک یا چند کشور دور سرچشمه گیرد، از مجاری عادی موجود چرخه سامان پذیری سرمایه عبور کند، در نقطه یا نقاط دیگر آفتابی شود و زندگی میلیونها یا میلیارد نفوس طبقه کارگر را در کلاف خود پیچد. رخدادی که طبقه کارگر ایران و جاهای دیگر سالیان متمادی است زیر شلاق آن می فرسایند و پویه نابودی می پیمایند. بحث آن نیست که طی این 5 دهه فوران نرخ انباشت و صعود پرشتاب ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی ایران سهم اساسی در وقوع بحراناها و استمرار بدون انقطاع آن نداشته است!! یقیناً داشته است. در دوره هائی بالاترین و بارزترین نقش را هم بازی کرده است. در هیچ کدام اینها شکی نیست اما این نیز بدیهی است که بحران اقتصادی ماندگار و مستمرا رو به تشدید این چند دهه، در بخش کاملاً مهمی از خود، منشأ بین المللی دارد. عواملی مانند جهش تاریخی بی سابقه متوسط ترکیب آلی سرمایه در دنیا، مکان سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، در تداوم تشدیدآمیز بحران نقش جدی ایفا کرده است. رقابت طلبی های بین المللی رژیم اسلامی نیز این فرایند را کوبنده تر نموده است. در باره همه اینها قبلاً

در جاهای دیگر بحث کرده ایم. هسته اصلی گفتگو وضعی است که طبقه کارگر و جنبش کارگری در امتداد بحران، در روزهای حاضر، با آرایش قوای طبقاتی حاضرش دارد. به این باید پرداخت و در این گذر، قبل از هر چیز به جبهه دشمن نظر اندازیم. طبقه سرمایه دار و رژیم حاکم سرمایه را ببینیم که در تدارک اتخاذ کدام چاره گریها، خانه تکانیها برای چالش مخاطرات و تضمین بقای محتضر خود هستند؟ در همه این نیم قرن، متحجرتترین بخش بورژوازی حاکم، مافیائی که «هسته اصلی قدرت» نام گرفته و عملاً هم هست، بنیاد بقا، سهم خواهی، افزون طلبی خود در عرصه جهانی را بر بحران آفرینی منطقه ای، بین المللی متمرکز کرد. شواهد حاکی است که این استراتژی کاملاً شکست خورده است. این حرف جدیدی نیست. جدید شاید آن باشد که سکانداران سفینه قدرت سرمایه برای نخستین بار این شکست استراتژیک را به میزان زیادی باور نموده اند، خود را به قبولش مجبور ساخته اند. آنها به این یقین رسیده اند که:

1 - چرخه تولید سرمایه داری ایران فلج است. سالها است فرایند خودافزائی، خودگستری سرمایه متوقف شده است. این وضع مستمراً وخیم تر از پیش می شود. مؤلفه های چالش بحران از نوع هلاکتبارتر ساختن هر چه شدیدتر شرائط کار، مجبور ساختن توده های کارگر به دو شیفت یا بیشتر کار در روز، تنزل انفجاری سطح معیشت و امکانات اولیه زیستی طبقه کارگر یا راهکارهای مشابه روزنه امیدی به سوی رونق انباشت باز نمی کنند. این اهرم ها، سلاح ها با همه قدرت اعجازشان در پهنه گشایش معضل، به ورطه سترونی فرو افتاده و قادر به گشایش نیستند.

2 - جمهوری اسلامی نزدیک به نیم قرن، بخش چشمگیری از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر ایران را صرف تسلیح، تقویت بنیه موشکی، افزایش ظرفیت رزمی و میلیتاریستی بورژوازی متحد خود در خاورمیانه، شمال آفریقا کرد. پرهزینه ترین هموردجونیها را دستور کار نمود. تلاش هائی که در دوره ای بر پایه ملاکهای خود رژیم، دستاوردهائی هم برایش داشت. در عراق، لبنان، یمن، سوریه تبدیل به یک نیروی میداندار شد. این استراتژی با کل افق پردازیها، انتظارات، هزینه های کهکشانی، دستاوردهایش اکنون از هم پاشیده و شکست خورد است. کوهی از عوارض هولناک را بر سر رژیم آوار کرده است. ابعاد شکست چنان سنگین است که چشم اندازی برای ترمیم و بازپردازی آن قابل تصور نیست. اختاپوسی که تا روزهای پس از وقوع حادثه هفتم اکتبر خود را فاتح مغرور جنگ سوریه، جنگ یمن، قادر به فروپاشی پیمان ابراهیم، پیروزمند مناقشات جاری با عراق، دارای قلاع محکم جنگی، زرادخانه های ویرانگر موشکی، نیروهای مجهز آماده کارزار در سراسر منطقه می دید اینک به مفلوک ترین ورطه سقوط کرده است. همه چیز را از دست داده است. کوهسار خفت ها و ذلت ها بر هستی مقهورش سنگینی می کند بدون آنکه دریچه ای به سوی فرار بر روی خود باز بیند. شاید گفته شود که کارهائی انجام داده، واکنش هائی داشته، دست به نمایش هائی زده است، در دو نوبت هر بار چند صد موشک به اسرائیل شلیک نموده است!! اما واقعیت چیز دیگری است. هر دو موج موشک پرانی نه فقط نشانی از نمایش قدرت نداشته، نه فقط ذلت و خفتی را ترمیم نکرده است که برعکس توخالی بودن را آفتابی تر، زبونیها را برملا تر، شکست پذیری ها را بارزتر ساخته است. شیپور رسوائی رژیم را به صدا در آورده است. همه به اندازه کافی اطلاع دارند که اختاپوس نسل کش فریادگر مرگ بر امریکا و نابودی اسرائیل هر دو سناریوی فشفشه بازیها را در رایزنی با امریکا انجام داده است. آنچه رژیم لباس رویارویی با اسرائیل، امریکا پوشانده سوی تکیه ذلت آمیز حیثیت جعلی از بایدن و دولتش چیز دیگری نبوده است. حتی برای همین کار، همین حیثیت خریدن مذلت آمیز نیز خسارت فراوان پرداخت کرده است. شکست خوردگی و افلاسی که تصور بیشتر از آن دشوار است. جمهوری اسلامی در این اجازه گیری ها، حتی قادر به حصول توافق طرف مقابل برای پیوند زدن موشک پرانی ها به حمایت از حماس و حزب الله هم نشده است و «انتقام خون هنیه، نصرالله و نیلفروشان» تنها جوازی است که در بسته خرید حیثیت از نتانیاهو دریافت کرده است!!!

3 - مسأله هسته ای جمهوری اسلامی اسیر بن بستی دشوار و ناگشودنی است. دلیل آن روشن است. اساس جدال ربطی به مقوله اتمی شدن و نشدن ایران ندارد، از لحظه شروع نیز نداشته است. کل سناریو میدان باز جدال بر سر یک چیز بوده است، از منظر امریکا رژیم ایران باید نظم نسخه پیچی ایالات متحده برای سرمایه جهانی را گردن گذارد، اگر چنین شود همه چیزش در اوج مقبولیت خواهد بود. حمام خونهایش مهر کشفیات متعالی حقوق بشر خواهد خورد. زنجیره زن کشی ها، آپارتاید هولناک جنسیتی اش مدال کارزار نوین رهائی زن خواهد گرفت. کافی است رژیم اسلامی الگوی خاص امریکائی نظم جهانی را قبول نماید تا بیش از هر دولت دیگر، بسیار بیشتر از اسرائیل حق تسلیح اتمی، حتی حق برپائی عظیم ترین زرادخانه های هسته ای را نصیب خود سازد. این موضوعی است که در جاهای دیگر به اندازه لازم در باره اش بحث نموده ایم. رژیم تا امروز چنین نکرده، می تواند اتفاق افتد، اما حداقل در شرائط روز چنین چشم اندازی پیش روی خود نمی بیند. جدال هسته ای مکان تا کنونی خود به صورت یک «استخوان لای زخم» را حفظ خواهد کرد.

4 - تلاش برای ادغام در بلوک بندی چین، روسیه، هند، بریکس، شانگهای، مراودات نظامی فزاینده با دولت پوتین نیز کمک چندانی به رژیم در عرصه چالش بحران اقتصادی، بهبود چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ننموده است و نمی تواند بنماید. حجم داد و ستدهای بازرگانی چین با ایران که از سوی برخی محافل اپوزیسیون ماوراء نجومی قلمداد شده است، زمینی و آماري، از سایر کشورهای منطقه پائین تر است. این مسأله در مورد روسیه نیز تا حدی صدق می کند. تمامی انتظارات رژیم از چین، روسیه، هند برای پر کردن جای خالی شرکتهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی یا کلا اروپائی نکول شده و بدون پاسخ مانده است. سالها است که امریکا با طوفان تحریم ها کوبنده ترین ضربه ها را ظاهرا به رژیم اما واقعا به هستی توده کارگر ایران وارد ساخته است، رژیم نیز مستمرا چشم انتظار واکنش مؤثر شرکا برای تخفیف فشارها بوده است، اما آنچه هیچ گاه، به هیچ میزان رخ نداده نقش بازی تعیین کننده شریکان است.

5 - رژیم از همه مراحل حیات فاجعه زای خود، فروپاشیده تر است. شیرازه قدرتش ترکهای ترمیم ناپذیر برداشته است. امکان چرخش معمول به مثابه یک رژیم را تا حدی از دست داده است. قادر به چاره گریهای متحد، راه حل جوئیهای متفق، تصمیم گیری های منسجم نیست. مؤلفه هائی که برابند قهری آنها فرسایش ظرفیت پالش بحران و مشکلاتش است. نفوذ نقشه مند اسرائیل با نیروی انسانی کافی، پیشرفته ترین دستاوردهای تکنیک و هوش مصنوعی در تمامی ساختار نظم سیاسی، پلیسی، اطلاعاتی اش گواه بارزی بر ابعاد گسترده این فروپاشی و آسیب پذیری است.

6 - در چنین وضعی است که خامنه ای و نیروهای موسوم به هسته اصلی قدرت خود را ملزم دیدند که جام های جدید زهر را یکی پس از دیگری، بدون نیاز به اعلام رسانه ای یا اجرای مراسم زهرنوشی سر کشند و شرنگش را گوارای حفظ کیان قدرت سازند. ولایت مطلقه فقیه بر سینه نزدیکترین محارم اصولگرا دست رد کوبید، به قالیباف، جلیلی هشدار داد که وقت رئیس جمهور شدن نیست. سفینه بقای حاکمیت سرمایه اسیر موج طوفان است. همه تلاش ها باید بر محور تضمین بقای رژیم متمرکز گردد، حصول این هدف در گرو قبول و تحمل عقب نشینی های زهر آگین است، سر دادن «نابودی اسرائیل» را باید عجالتا کمرنگ نمود. تونلهای گفتگو با امریکا را باید تا هر کجا که مقدور است لایروبی و بازگشائی کرد. مقدم بر هر چیز به همه متحدان حتی مقرب ترین آن ها، از نوع حزب الله باید درس قربانی شدن آموخت. تمامی این راهها را باید رفت، تدابیر هر چه بیشتری لازم است اتخاذ کرد تا شاید فشار تحریم ها بر مسیر کاهش افتد. بسیار قابل تعمق است که سهمگین ترین حجم نیاز به تحمل سنگین ترین عقب نشینی ها درست در دقایقی شیرازه هستی رژیم را در کلاف خود می پیچد که هر لحظه بقای شرکا، متحدان، ارتش های جنگاور پاسدارش، نیروهائی که برای ایجاد و تجهیزشان تریلیون ها دلار هزینه کرده است، به شرکت مستقیم و نامحدود این رژیم در یکی از مشتعل ترین جنگهای تعیین سرنوشت موكول شده است.

7 - کل نکات بالا می گویند که در مناقشات منطقه ای، جهانی همه چیز هرچه نامتوازن تر به زیان جمهوری اسلامی است. این بدان معنی است که امریکا و متحدانش به هیچ وجه در داد و ستد مورد تقاضای رژیم، حاضر به قبول بده و بستان های سال 2016 نخواهند شد. آنها حذف یا کاهش هر تحریم را به گرفتن امتیازات بزرگ موکول خواهند نمود. گفتگو برای توافق احتمالی را نه بر شمار سانتریفوژها یا درجه غلظت غنی سازیها که بر مسائل مهم استراتژیک متمرکز می سازند. مواردی که برای رژیم اسلامی نازلترین دستاورد و برای امریکا، اسرائیل، متحدان، دریافت خسارت های سنگین باشد. بیشتر از هر چیز و مهم تر از همه چیز ضربه ای بر صف بندی چین، روسیه، حوزه بریکس باشد.

8 - آیا رژیم تن خواهد داد؟ سناریوی نبش قبر «پزشکیان» و توافق «هسته اصلی قدرت» برای نهادن دست رد بر سینه «جلیلی»، «قالیباف» گامی در این راستا بوده است، اما مجرد اجبار، اضطراب یا حتی برداشتن گام مذکور، متضمن تداوم رویکرد تا قبول نهائی تن دادن نیست. امید رژیم آن است که هزینه تحقق نیازهای بقایش، کمتر از سطح انتظار روز رقبا گردد. تفاوت فاحشی در انتظارات که آرایش قوای روز درجه امیدی بر روی رژیم اسلامی نمی گشاید.

9 - به دنبال گذار بالا از پیچ و خم اوضاع، برای ما که همه رخدادها را از منظر جنبش کارگری و چه باید کرد و نکرد توده کارگر می کاویم، باید اعلام داریم که هر چه می بینیم تاریک است. عده ای خواهند گفت: چه جای ناخشنودی؟! رژیم به ورطه افلاس افتاده، هر روز کوبنده تر از روز پیش در چاه ویل استیصال فرو می رود، «اعتلای انقلابی» همه جا را می گیرد. آینده درخشان است!! اورادی که نصفشان درست هم هست. همان نصفی که ما خود با آوردن شواهد انبوه و داده های آماری بر آن انگشت نهادیم. نصف دیگرش اما دروغ محض است. تفاوت برآوردها یا استنباطات محافل اپوزیسیون با آنچه که نوشته حاضر فاجعه اش می خواند تفاوتی میان دو خوانش متضاد طبقاتی است. خوانش نخست فاقد هر مقدار بنمایه کارگری، ضد سرمایه داری است، چه بسا پاسدار تا مغز استخوان نظام بردگی مزدی است. صدر و ذیل اپوزیسیون نمائی اش در سهم خواهی و تسویه حساب با جناحها، باندها، مافیاهای رقیب حاکم خلاصه می گردد، خوانش دوم تمامی رخدادها را از زیچ مبارزه طبقاتی توده های کارگر می کاود.

خوانش نخست همه چیز را وفق مراد می یابد، استیصال رژیم برایش طلوع سپیده سهم خواهی و عروج به عرش قدرت است. اما استیصال کامبخش وی فقط این نیست. چند ده میلیون کارگر مستاصل، یک جنبش زمینگیر دچار بدترین شکل استیصال و در حال انفجار نیز آماده جنگ در رکاب اوست. توده وسیع کارگری که نسل بعد از نسل نقش عمده انتقال قدرت از یک بخش بورژوازی به بخش دیگر را بازی کرده است و امروز شکست خورده تر از همیشه مهیای ایفای همان نقش است. خوانش اول بی افقی، سرمایه آویزی این توده کارگر را بیشتر از فروماندگی رژیم مغتنم، امیدبخش پیروزی را می بیند، آن را موهبتی مکمل موهبت اول می شمارد، ساقط بودنش از صف مستقل ضد بردگی مزدی را راه صعود خود به حاکمیت می بیند.

خوانش دوم ماهیتی متضاد و متعارض دارد. بحران اقتصادی، تشننت ساختار قدرت سیاسی یا فروماندگی و عجز رژیم حاکم از ادامه استیلا به شیوه سابق را فرصت مساعدی برای گسترش، تشدید و اشتعال هر چه افزون تر کارزار طبقاتی می شمارد، اما مجرد ظهور چنین شرائطی را ضامن هیچ میزان موفقیت طبقه خود و کارزار ضد بردگی مزدی این طبقه به حساب نمی آرد. سرنوشت این وضعیت را بدون کم و کاست در چگونگی آرایش قوا، درجه سازمان یافتگی شورائی، سطح پراکسیس آگاه ضد سرمایه داری، میزان رشد، بلوغ و استخوانبندی جنبش کارگری به صورت یک ضد سرمایه، ضد دولت، ضد قدرت پانده پرچمدار معماری جامعه آتی و جهان آینده جستجو می کند. مطلقا بر این باور هم نیست که مجرد سرنوشتی رژیم سیاسی، رونق بازار حزب سازی، اتحادیه آفرینی، «انتخابات آزاد»، شیپور دموکراسی، کمکی به کاهش مشکلات معیشتی، تعدیل تبعیضات جنسیتی، چالش آلودگیهای زیست محیطی خواهد کرد یا راه را برای

مبارزات بعدی، استقرار جامعه آزاد بدون استثمار هموار خواهد ساخت!!، پنداری از همه لحاظ مسموم، گمراه‌ساز که بند، بند تاریخ زندگی بشر فریاد بلند پوشالی بودن و فریب آمیزی آن است. خوانش دوم اهل این باورهای زهرآگین تولید کارگاههای شستشوی مغزی سرمایه داری نیست. عصاره سخنش با توده های کارگر آن است که در هر شرائطی باید با تمامی قوا دست به کار پیکار برای سرنگونی دولت سرمایه داری بود، اما این کارزار باید به تمام و کمال از سنگر ضد بردگی مزدی انجام گیرد، در غیر این صورت آنچه اتفاق می افتد نه سرنگونی طلبی ضد سرمایه داری که تبدیل شدن طبقه کارگر به عمله ذلیل تسویه حساب جناحها و مافیاهای درون طبقه درنده سرمایه دار است.

10 - نیروهای تشکیل دهنده خوانش نخست طیف آشفته آکنده از تخاصم، تسویه حساب، سهم خواهی، مناقشه، جنگ و ستیز هستند که در سه چیز با هم اشتراک دارند، 1- دشمن هر پراکسیس ضد بردگی مزدی هستند. حتی اگر کل تحلیل، راهبرد، تاکتیک، تبلیغ، ترویج خود را با سوسیالیسم، کمونیسم، کارگر، نام مارکس به هم دوزند، عملاً از چنین پراکسیسی دوری می جویند و علیه آن گام بر می دارند. 2- خواهان سقوط دولت دینی یا دیکتاتوری حاکم روزند. 3- سوار شدن بر موج خشم و قهر توده عاصی، بی افق، شکست خورده و فاقد پراکسیس سازمانیافته شورائی ضد سرمایه داری راهبرد سنتی آنها برای تسخیر قدرت سیاسی است. در این میان وحوش سلطنت طلب، مجاهدین، برخی فرقه های جمهوری خواه چشم به راه اعجاز نتانیا هو، بایدن، مکرون، ترامپ، استامر هم هستند. کل این طیف امروز از دموکراسی، کثرت گرایی، انتخاب آزاد، برابری آراء، حقوق اقلیت ها سخن می رانند!!، همزمان هر کدامشان به هر ترفندی توسل می جویند تا فقط و فقط خود را یگانه منجی صدیق و تنها رهاننده کبیر جامعه، «مردم»، فرودستان، ستمدیدگان خوانند، کل دیگران را هم دشمن ماهوی هر نوع آزادی، هر شکل حق و حقوق انسانی معرفی نمایند.

برای لحظه ای فکر کنیم که پروسه سقوط طلائئ و فرخنده رژیم درنده اسلامی، با همه جار و جنجالش موش زاید و این طیف مالا مال از سهم خواهی، تسویه حساب، سوداگر سود، قدرت، مالکیت، حکومت را فرصت عروج بخشد. حادثه ای که بعید می نماید اما تصور رخ دادنش محال نیست. برخلاف غالب پندارها نه فقط دولت اسرائیل که بیشتر از آن، امریکا در چهارچوب رقابتگری های تاتاریستی، بین المللی نیازمند به آتش کشیدن منطقه است. اگر امریکا مصمم به چنین کاری شود تمامی مجوز لازم و امکانات مورد نیاز سهمگین ترین حمله هوایی، زمینی به مراکز حساس اقتصادی، امنیتی، هسته ای، نظامی جمهوری اسلامی را در اختیار اسرائیل قرار خواهد داد. حادثه ای که آتش جنگ را مشتعل خواهد ساخت. بخشی از اپوزیسیون، در صدر آنها گرازان مردارخوار شیارگر خون، مافیاهای سلطنت طلب، چه بسا ناسیونالیسم مرتجع کرد، بلوچ، عرب، آذری به وجد خواهد آمد. رژیم اسلامی بورژوازی برای حفظ پایه های حاکمیت اختاپوسی اش تن به جنگ می دهد، شکست می خورد، چه می شود؟ تصور وضعیتی شبیه آنچه در لیبی بعد از قذافی دیدیم، اصلاً ناممکن نیست!! آرزوی هر انسان پای بند نازل ترین ارزش های اخلاقی و معیارهای بشری در هر کجای این دنیا آنست که چنین نشود، اما آنان که سرمایه و نظام سرمایه داری را می شناسند، کسانی که رژیم ستیزی توخالی دموکرات مآبانه، سرنگونی طلبی پوشالی سرمایه آویز نوع «زن، زندگی، آزادی»، «وال استریتی»، جلیقه زردی، شعور آنها را معماری ننموده است، افرادی که مدفون هوس بازی های فرقه ای نیستند و به زندگی، آرمان رهائی توده کارگر می اندیشند، به هیچ وجه خطر لیبی شدن جهنم سرمایه داری ایران را از ذهن دور نمی دارند.

11 - در متن چنین شرائط و آستانه احتمال وقوع این حوادث، سخن جدی، دردمندانه، حیاتی ما با آحاد توده های کارگر آنست که وقت آویختن به تقدیر، خواندن ورد «هر چه بادا باد»!! سر فرو بردن در لاک استیصال و از همه اینها بدتر، شرم آورتر، دل بستن به قدرت اعجاز هولوکاست آفرینان تاریخ از جنس نتانیا هو، بایدن، ترامپ، رضا پهلوی و نوع اینها نیست. بساط فروماندگی و ذلت دیرینه را باید جمع نمود و سوزاند. با تمامی توان، بدون هیچ درنگ در هر کجا که

هستیم دست به کار شویم. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود اما این سرنگونی باید توسط جنبش سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری ما توده های طبقه کارگر انجام گیرد. این کار ممکن است، حتما امکان دارد. توانائی آن را داریم، شرایط اعمال این توانائی، میداننداری قابل دسترس است. ما دهها میلیون نفوس طبقه کارگر آفریدگار یگانه ثروت ها، سرمایه ها، کل مایحتاج معیشتی، امکانات رفاهی، دارو، درمان، آموزش، راه، ساختمان، جاده، بندر، آفریننده آفریدگار قدرت ها، دولت ها، همه چیز هستیم. از این توان عظیم لایتنهای تاریخی برخورداریم که به طرفه العینی چرخ تولید، بازتولید، بقای کل اینها را از چرخش باز داریم. سراسر عالم را به ورطه فلج اندازیم، شیرازه کل کره خاکی را دچار فروپاشی سازیم. ما با چنین ظرفیت، توان، عظمت، تنها به این دلیل که در تدارک به کارگیری آگاهانه، پراکسیس، رادیکال، زمینی آن نیستیم، در منجلاست استیصال و زبونی غوطه می خوریم. وضعی که شرم آور و موحش است. بنیاد استیصال، ذلت، فقر، فلاکت، گرسنگی، بی سرپناهی، مرگ و میر، سیه روزی ما در وجود شیوه تولید و مناسباتی است که بانی جدائی قهری ما از کار خود، ساقط شدن ما از حق تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی خویش است. ریشه تمامی بدبختی ها، هولوکاست ها، جنگها، بشریت سوزی ها در این نظام، در وجود اختاپوسی است که ما را از اعمال اراده و دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی خود ساقط کرده است. این همان حلقه بنیادی زنجیر مصیبتها است. میدان واقعی جنگ طبقه ما در همه جا، همه عرصه ها، هر کجای دنیا، در قلمرو معاش، رفاه، حقوق و آزادیهای انسانی، ضدیت با آپارتاید جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، هولوکاست ها، آنچه بر سر انسانها می رود، با میلیونها کودک، پیر، زن و مرد در فلسطین، لبنان، جاهای دیگر می شود، در تمامی حوزه ها، جنگ علیه اساس هستی سرمایه داری است. هر جنگ خارج از این میدان و منفصل از این جبهه، نه کارزار آگاه، ریشه ای، اندیشیده ما که سند سیاه سقوط طبقه و مبارزه طبقاتی ما به ورطه تسویه حساب های شوم دشمنان آشکار و پنهان خود است.

موضوع جنگ ما در همه قلمروها و در سراسر جهان حاضر جنگ برای تسلط کامل بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش، جنگ علیه سرمایه داری، علیه نظام انسان ستیز و بشریت کشی است که بانی و باعث ساقط بودن ما از این حق بدیهی، اولیه و انسانی خویش است. این ما هستیم که باید تکلیف کل حاصل کار و تولید سالانه، شکل زندگی فردی و اجتماعی، ارزش های اخلاقی و اجتماعی و انسانی خود را مشخص سازیم، در باره هر چه آفریده ایم، آگاه، آزاد، قادر، نافذ و بدون فشار هیچ نیروی بالای سر تصمیم بگیریم، ما هستیم که باید چه تولید شود و چه تولید نگردد را تعیین کنیم، کار را تعریف نمائیم، کدام کار مورد احتیاج است و کدام نیست را با درایت و شعور بالیده آزاد به گفتگوی زلال شورائی بگذاریم. کل اشکال کار و تولید مخرب سلامتی انسان و موجد تخریب طبیعت را تعطیل کنیم، نیازهای واقعی خود در حوزه غذا، پوشاک، مسکن، آموزش، دارو، درمان، راه، ساختمان، جاده، حمل و نقل، محیط زیست، همه چیز را موضوع اندیشه، تدبیر، اعمال اراده آزاد، خلاق، جمعی و کاملا برابر خود گردانیم. مائیم که باید چرخه بازتولید و گسترش امکانات سراسری در حوزه صنعت، معدن، کشاورزی، راه، ساختمان، بندر، مواصلات زمینی، دریائی، هوائی، آموزش، بهداشت، درمان، تفریحات، شهرسازی، ایاب و ذهاب را برنامه ریزی کنیم. ما توده های وسیع طبقه کارگر توان لازم این کارها را داریم، ظرفیت انجام آنها را به تمام و کمال دارا هستیم. برای ایفای این نقش و اعمال این ظرفیت باید دست در دست هم گذاریم، خود را، همه آحاد توده های طبقه خود را ضد سرمایه، ضد قدرت، ضد هر نوع دولت بالای سر، ضد وجود طبقات، به صورت شورائی سازمان دهیم. راه ما این است، با «زن، زندگی، آزادی»، توسل به امامزاده دموکراسی، دمیدن در شیپور جنبش های مدنی، غلطیدن به ورطه نفرت بار و شرم آور انتظار اعجاز نتائیا هو، بایدن، ترامپ فقط طناب دار گرسنگی، بی سرپناهی، دیکتاتوری، ذلت ذاتی سرمایه داری را بر گلوی خود محکمتر می سازیم.